

### نیاز حادث به محدث

چنانچه گذشت معنای حدوث وجود بعد از عدم است. هر حادثی نیاز به محدث دارد یعنی علتی که او را پدید آورده است و اگر خود آن علت نیز حادث باشد، بازهم احتیاج به یک محدث دیگر دارد، و تا هر کجا بر این منوال فرض کنیم، همین نیاز هست تا بالاخره باید به موجودی که او دیگر حادث ندارد و محتاج نیست منتهی شود، که او ذات باری تعالی است. پس خداوند قدیم است، زیرا اگر خودش حادث باشد بازهم نیازمند به محدث است و در این صورت تسلسل لازم می آید و تسلسل باطل است.

در کلمات حضرت امیر(ع) گاهی تعبیر به قدم شده و گاهی به ازلیت. قدیم یعنی آنکه اول ندارد و مسبوق به عدم نیست، ازلی هم به همین معنی است.

«وحدوث خلقه علی وجوده» - یا «علی وجوده»

خداوند بواسطه حادث بودن خلق، ما را به وجود خود رهنمون ساخته یا اینکه ما را بر وجود و سخاوت خود راهنمایی کرده است.

### یک اشکال ورد آن

این جمله بنا هر دو صورتی که نقل شده، در بحث گذشته بیان شد ولی اگر «وجوده» باشد اشکالی ممکن است بذهن بیاید که اشاره می کنیم:

ممکن است کسی بگوید این جمله دوم تکرار جمله اول است برای اینکه تا خدا موجود نباشد که قدیم نیست و هنگامی که قدیم بودن خدا روشن شد، قهراً وجودش هم ثابت می شود. در اینجا ابن ابی الحدید معتزلی وارد بحثی شده است و می گوید طبق مبنای گروهی از معتزله که قائل به «اعیان ثابته» هستند، جمله اول که قدمت خدا را بیان می کند، وجودش را نمی رساند! زیرا این گروه چنین می پندارند که ما همانگونه که یک عالم وجود داریم، یک ماهیتسانی هم داریم که در آن عالم ماهیتها بدون وجود دارای صفاتی هستند! خلاصه ابن ابی الحدید بحث مفصلی در اینجا دارد و احتمال می دهد این تکرار روی آن مبنی باشد با اینکه آن مبنی از اصل غلط است چون تاجیزی موجود



آیت الله العظمی منتظری

### درسهائی از



## اثبات وجود صانع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در گذشته، طی سه جلسه بحثهائی پیرامون اثبات صانع داشتیم. در آغاز تصمیم داشتیم راههائی را که فلاسفه و متکلمین برای اثبات صانع دارند، مطرح شود ولی ظاهراً جای آن بحثها در مدرسه است و اکنون به خطبه نهج البلاغه باز برمی گردیم که تا اینجا را خواندیم:

«الدال علی قدمه بحدوث خلقه».

خدائی که دلالت کننده و راهنما است ما را بر قدم خودش بواسطه حادث بودن مخلوقاتش.

افتقار به علت دارند و این دلیل است بر اینکه خدا شبیه ندارد زیرا اگر خدا شبیه یکی از این موجودات بود، خدا هم احتیاج به علت داشت و چون خدا احتیاج به علت ندارد، پس شبیه هیچیک از این موجودات نیست.

خداوند فوق همه موجودات است «لیس کمثله شیء» مثل خدا هیچ چیز نیست.

بیان دیگری ابن ابی الحدید دارد که می گوید: فلاسفه می گویند: «حکم الامثال فی ما يجوز وما لا يجوز واحد» یعنی چیزهایی که مثل همدیگرند، هر چه بر هر کدام ممکن باشد بر همه آنها ممکن است و هر چه بر یکی از آنها محال باشد، بر همه آنها محال است. مثلاً من و شما که هر دو انسان هستیم و هر دو مثل همدیگر می باشیم، اگر من ممکن الوجود باشم شما هم ممکن الوجود هستید و اگر من حادث باشم، شما هم حادث هستید.

و به تعبیر دیگر می گویند: «کل ما صح علی شیء صح علی مثله» هر چه بر یک چیزی صحیح است، بر مثلش هم صحیح است. اگر صحیح است که به من بگویند حادث، به شما هم که مانند من هستید همین کلمه صدق می کند.

## ۲ - محدث بودن همه موجودات

اگر خدا شبیه ما بود مثل ما محدود می شد به این مضمون حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین «ع» است و مرحوم مجلسی آن را شرح داده است.

«لو كان الله تعالى شيئاً بأحد الموجودات لكان محدثاً لئنه ليس بمحدث، فليس بشيء بالموجودات»

## ۳ - محدودیت موجودات:

مرحوم علامه مجلسی در شرح این جمله بیان دیگری دارد که از حدیث اخذ کرده است و چون اقتباس از حدیث کرده، لذا شاید نزدیکتر به ذهن باشد. آن حدیث از حضرت امیرالمؤمنین «ع» است:

کافی از حضرت نقل می کند که فرمود: «وحد الاشیاء كلها عند خلقه ابانة لها من شبهه و ابانة له من شبهها».

خداوند محدود قرارداد همه اشیاء را هنگامی که خلق کرد تا اینکه جدا کرده باشد این موجودات را از اینکه شبیه خدا بشوند و جدا کرده باشد خودش را از اینکه شبیه موجودات باشد.

تمام اشیاء - غیر از خدا - محدود است چون با ضد خودش ترکیب شده است ولی آن هستی و وجودی که حد ندارد و بی پایان است، ذات باری تعالی است که غیر متناهی است و در ذاتش عدم راه ندارد. موجودات دیگر چون مخلوقند، وجودشان با عدم آمیخته شده است، آن وقت از همان عدم حد پیدا می شود و از آن انتزاع ماهیت می شود. پس از اینکه اشیاء جلوه خدا هستند، محدود می شوند و خداوند با همین معنی جدا می کند آنها را از اینکه بخوانند شبیه خدا بشوند. البته این به آن معنی نیست که جدا کردن هم کاری است که خدا کرده باشد بلکه همینکه خداوند خالق این موجودات است، معلولیت، محدودیت و ضعف آنها را می رساند که در اثر همین ضعف و محدودیت، نمی توانند شبیه خدا باشند.

حضرت عیسی «ع» چون مخلوق خدا است، دیگر پسر خدا یا شبیه خدا نمی تواند باشد! خدا یکی است و ثالث ثلثه هم نیست!

ما و شما و همه موجودات در یک حد هستی و وجود هستیم و میلیونها نیستی داریم و هزاران کمال را نداریم، پس یک وجود است که آمیخته است با هزاران لا وجود و نیستی.

حال، هر سه بیانی که نقل شد در حقیقت یکی است: من و شما چون مخلوق خدا هستیم، پس احتیاج به علت داریم و قهراً مُحَدَّث هم هستیم و همچنین محدود می باشیم. آن بیان اول که نیاز به علت بود از این میثم بحرانی است و مُحَدَّث بودن را هم ابن ابی الحدید ذکر کرده و سومین بیان هم از علامه مجلسی است در شرح حدیث کافی

و عده های خدا راست است

«الذي صدق في معاده و ارتفع عن ظلم عاده»

خدائی که در وعده هایش راست گفته است و بالاتر است (منزه است) از اینکه بر بندگانش ستمی روا دارد.

این وعده هائی که خدا داده است راست است، چون خداوند

بی نیاز است و کسی دروغ می گوید که نیاز داشته باشد ولی

خداوند «غنی علی الاطلاق» است پس نیازی ندارد که در

وعده هایش - العیاذ بالله - دروغ بگوید! من و شما اگر دروغ

بگوئیم، برای این است که خیال می کنیم با این دروغ می توانیم

به مرادمان دست یابیم آن خاکم یا پادشاهی که ظلم می کند

چون نیاز به ظلم دارد به خیال خودش، از این راه یا می خواهد

برادران: برای قهرمان شدن جنگ نکند! برای انتقام گیری جنگ نکند! فقط برای خدا و بدست آوردن رضای حق تعالی بجنگید و دشمنان خدا را از پای درآورید که در آن صورت پیروزی شما حتمی است، خدا به این پیروزی وعده داده است و وعده اش تخلف ناپذیر است.

«وقام بالقسط في علقه»  
خدا قائم به قسط است در بندگان خود.

رفتار خدا با مردم عادلانه است

نسبت قیام به خدا به همان معنی نیست که نسبت به بندگان دهیم، اگر کسی نلرزد و صاف بایستد، گفته می شود او روی پای خود ایستاده و قائم است و در مورد خدا به این معنی است که خداوند به چیزی تکیه نداده بلکه خودش مستقل است و تمام موجودات وابسته به او هستند. قیوم هم که به خدا گفته می شود یعنی خودش مستقل است و قیام به ذات دارد و چیزهای دیگر به او قیام دارند. من و شما و همه وابسته به اراده خدائیم ولی خداوند قائم به ذات خود می باشد. و قائم به قسط هم هست.

«وعدل عليهم في حكمه»  
و در حکم و فرمان خود با بندگان به عدالت رفتار می کند.

در حقیقت می خواهد بفرماید: افعال خدا - تکویناً - برطبق عدالت است تشریحاً هم برطبق عدالت است: هم نظام وجود نظام عدل و نظام اتم و احسن است. و هم فرمانهای خدا که بوسیله پیامبران به مردم ابلاغ شده است برطبق عدالت می باشد.

از جمله اول ممکن است مقصود قسط تکوینی باشد و در جمله دوم قسط و عدالت تشریحی یعنی احکامی که پیامبران از طرف خداوند می آورند، براساس عدالت و قسط تنظیم شده و خداوند حکم غیر عادلانه ندارد و با مردم هم به عدالت رفتار کرده است.

کلمه «علیهم» که آورده است از باب این است که هر حاکمی یک تسلطی بر محکومین دارد و خداوند که فوق همه ما است، حکم او احاطه به ما دارد، و در احکامی که بر ما فرض کرده است - با اینکه احاطه بر همه ما دارد - با ما عادلانه رفتار کرده است.

ادامه دارد

حقوق مردم را تضییع کند که خودش به نوائی برسد، و بیشتر از لذائذ و شهوات دنیا استفاده کند و یا اینکه از ترس شورش و قیام مردم، به آنها ظلم می کند. پس چون خدا نیاز ندارد، عقلاً قبیح است که بر کسی ظلم و ستمی روا دارد. شأن خدا بالاتر است از اینکه به بندگان ظلم کند.

برادران و خواهران! اگر یک بچه ای بگوید: از این راه نروید که خطرناک است، ما احتیاط می کنیم و ترتیب اثر می دهیم. آیا بهمان اندازه نباید به وعده های خدا ترتیب اثر بدهیم؟! ۱۲۴ هزار پیغمبر با این همه کتابهای آسمانی و این همه اولیا و بزرگان آمدند و به ما گفتند:

کوچکترین عمل ما حساب دارد. در روز قیامت هر ذره ای از کار خوب یا بد کرده باشی، نتیجه عملت را خواهی دید. آیا باز هم نباید ترتیب اثر بدهیم و به اندازه سخن یک بچه، برای سخنان پیامبران و اولیای خدا ارج قائل باشیم!؟

ای کسی که سخنی می گوئی قبل از سخن گفتن فکر کن، آیا سخن توبه دین لطمه نمی زند؟ آبروی یک برادر دینی را نمی برد؟ توهین به کسی نیست؟ حیثیت کسی را به باد فنا نمی دهد؟ شخصیت کسی را در جامعه خرد نمی کند؟ اگر می خواهی شخصیت کسی را خرد کنی، باید واقعاً مستحق خرد شدن شخصیت باشد. اگر خدای نخواست حیثیت یک خدمتگزار به دین و ملت را از بین ببری، او را از هستی ساقط کرده ای و او دیگر نمی تواند خدمتی به جامعه بکند، حال بدان چه جنابیت بزرگی - بایک کلمه - مرتکب شده ای؟! پیامبر اکرم «ص» می فرماید: «وهل یکت الناس علی مناخرهم الا حصائد الستم» آیا چیزی بر روان انسان را در آتش می اندازد مگر دروشده های زبانش؟

آری! خداوند وعده بهشت داده است و وعده جهنم هم داده است و وعده اش را تخلف نمی کند «لا یخلف الله وعده» پس اگر کسانی واقعاً برای خاطر خدا خدمت کنند دین او را یاری نمایند و قصد تقرب الی الله را داشته باشند، آنگاه است که خدا آنان را یاری می کند «ان تصروا الله ینصرکم و یشیت اقدامکم» به شرط اینکه غرضت یاری خداوند باشد نه اینکه بخواهی برای خودت شخصیتی درست کنی و یا - خدای نخواست - با جنگیدن در جبهه ها از خودت یک قهرمان بسازی.